خارج اصول

جلسه63 \* یکشنبه 22/ 10/ 98

موضوع: مقدمه ی واجب

کلام در اصل در مقدّمه ی واجب بود. دو مقام داشت: اصل لفظی و اصل عملی. در مقام اوّل، نظریّه ی اشاعره ذکر شد.

دوّمین اصل لفظی -که در کفایه آمده است-صاحب کفایه می فرماید: از اطلاق آیه و روایات بعنوان یک اصل لفظی، می توان وجوب مقدّمه را استفاه کرد.

آیه

فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ[[1]](#footnote-1)

«اغسلوا» اطلاق دارد و اصالة الاطلاق در باب، حاکی از وجوب است یعنی اگر امری بدون قید و شرط بیاید، دلالت بر وجوب دارد. لذا «فَاغْسِلُوا» در این آیه یعنی اینکه وضو واجب است.

روایت

3988- 2- وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع اغْسِلْ ثَوْبَكَ مِنْ أَبْوَالِ مَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ.[[2]](#footnote-2)

توضیح

اوامری که در این آیات و روایات آمده است مانند همه ی اوامر، باید ملاک داشته باشد. ملاک این اوامر از دو صورت خارج نیست:

1.ملاک واجب نفسی دارند.

2.ملاک واجب غیری دارند.

صورت اوّلی، لایمکن الالتزام به زیرا مستلزم خلف است. لذا باید صورت دوّم را قبول کنیم. لکن به صاحب کفایه عرض می کنیم: هر امری که ملاک واجب غیری داشت، مساوی امر مولوی نیست بلکه ملاک امر غیری در اوامر، ممکن است ملاک امر غیریِ مولوی باشد و ممکن است ارشادی باشد؛ و ما دوّمی را قبول داریم. این اوامری که امر غیری دارند غالباً حمل می شوند بر امر ارشادی.

شاهد بر این مطلب، «حکم عرف» و همچنین«مقدّمات داخلی»(أجزاء) می باشد.

اما عرف

عرف با علم و توجّه به مقدمات هر فعلی، می فهمد برای رسیدن به آن فعل باید مقدماتش را انجام داد و می فهمد که امر به مقدمه ارشادی است زیرا مثلا در مثال «ادخل السوق واشتر اللحم» خودش می داند که برای خرید گوشت باید به بازار برود.

اما أجزاء

نظیر همین اوامر به مقدمات خارجی برای أجزاء یعنی مقدمات داخلی نیز وارد شده است مانند «ارکع و اسجد»؛ اوامری که نسبت به أجزاء وارد شده اند، بالاتفاق ارشادی اند زیرا أجزاء در باب عبادات آبی از وجوب غیریِ مولوی اند بلکه وجوب ارشادی دارند.

فالتحقیق فی نهایة الکلام عدم وجود اصل لفظی دلّ علی وجوب شرعی للمقدّمات مطلقا کما اشار الیه السید الخوئی.[[3]](#footnote-3)

مقام دوّم(اصل عملی)

صاجب کفایه می فرماید: در اینجا دو نوع اصل می تواند جاری شود: «اصولی» و «فقهی».

اما اصل اصولی در مانحن فیه وجود ندارد؛ بحث از ملازمه ی بین وجوب مقدّمه و وجوب ذی المقدّمه یک بحث عقلی است و بحث عقلی همیشه بعنوان کبرای کلّی مفادّ کان تامّه است مثلاً وجود ملازمه و عدم وجود ملازمه؛ مانند بحث اجتماع ضدّین، دور و تسلسل، که محال است و شکّ بردار نیست، در اینجا نیز یا ملازمه یا هست یا نیست و مورد مشکوک ندارد تا اینکه برائت یا استصحاب جاری کنیم.

اما اصل فقهی، به اینکه آیا مقدّمه واجب است یا نه؟ آخوند می فرماید: رجوع می شود به دو اصل: برائت و استصحاب عدم وجوب.

عرض می کنیم:

اما برائت

برائت بر دو قسم است: عقلی و شرعی.

اما برائت عقلی، چرا جاری می شود؟ برای رفع عقاب. در حالیکه ترک مقدّمه عقاب ندارد و اگر عقابی باشد، بخاطر ترک ذی المقدّمه است.

اما برائت شرعی(رفع ما لایعلمون)، حدیث رفع، امتنانی است و در جایی جاری می شود که امتنان باشد؛ در باب مقدّمه، امتنان معنی ندارد زیرا انجام مقدّمه عقلاً لازم است و برائت از وجوب آن بی معناست.

اما استصحاب

این نیز معنا ندارد زیرا نمی شود با استصحاب وجوب مقدّمه را برداشت به همان دلیل قبلی.

(پایان)

1. . يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضى‏ أَوْ عَلى‏ سَفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغائِطِ أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْديكُمْ مِنْهُ ما يُريدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لكِنْ يُريدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (6) [↑](#footnote-ref-1)
2. . وسائل الشيعة، ج‌3، ص: 405‌ [↑](#footnote-ref-2)
3. . وقد تحصّل‏ من جميع ما ذكرناه: أنّ الصحيح في المقام أن يقال: إنّه لا دليل‏ على وجوب المقدمة وجوباً مولوياً شرعياً، كيف حيث إنّ العقل بعد أن رأى توقف الواجب على مقدمته ورأى أنّ المكلف لا يستطيع على امتثال الواجب النفسي إلّابعد الاتيان بها، فبطبيعة الحال يحكم العقل بلزوم الاتيان بالمقدمة توصّلًا إلى الاتيان بالواجب، ومع هذا لو أمر الشارع بها فلا محالة يكون إرشاداً إلى حكم العقل بذلك، لاستحالة كونه مولوياً. فالنتيجة في نهاية الشوط: هي عدم وجوب المقدمة بوجوب شرعي مولوي لا على نحو الاطلاق ولا خصوص حصة خاصة منها. محاضرات فى أصول الفقه ( طبع موسسة احياء آثار السيد الخوئي )، ج‏2، ص: 281 [↑](#footnote-ref-3)